



نگاه ۱۵

رقص بی‌بی با فانوس هاش

چه کنم که دوستش دارم-خودش را و همسرش را به‌رنگش را و گلروی و گل‌رنگش را. دوستش دارم- صداقتش را، محبتش را و احساساتش را. خواننده‌ام چهار جلد سال‌های ابری را، شرح زندگانی مردمش را، توجه به مردمش را، رقص بی‌بی با فانوس هاش را. خواننده‌ام داستان‌های کوتاهش را با درونمای بلندنش. دوست دارم خاطره‌هایش را از زنده‌ها و زندان‌ها، از خنده‌ها و دستان‌ها. دوست دارم دست‌هایش را با تعارف شیرینی‌هایش. آرزو می‌کنم بهبود جسم او و چشم خود را، و باز می‌جویم روزگاران شادی و سفر را. یکدیگر را، بروکسل و عمارت شهرداری را که پنجره‌هایش وسط در وسط نبود، و معمارش خود را از غصه کشته بود، و به همین علت ناشن جلودان شد. جای شکوه نیست؛ کژی‌ها و ناتوانی‌ها تاوان ناتوانی‌های ماست که مردم همیشه شکر‌گزار آن ناتوانی‌هایند.

علی‌اشرف درویشیان، نامت جلودان باد!

نگاه ۱۶

در سایبان سیب‌ها

در دوره دانشجویی ما، سال‌های ۵۰، دیدن علی‌اشرف درویشیان آرزوی ما بود. سال‌های عجیبی بود سال‌های ۵۰، از یک سو رفاه عمومی و شادخواری و آزادی‌های نسبی مدنی، و از دیگر سو خفقان سیاسی، سانسور، سرکوب، ترس، مجالس فرمایشی و انواع بی‌عدالتی‌ها. اواخر سال‌های ۴۰ توفانی انقلابی سراسر ایران را در بر گرفت و هر چهره محبوب سیاسی به هر دلیل که می‌مرد، به پای رژیم گذاشته می‌شد. اعتلای انقلابی آن سال‌ها هنر را به دو پاره کرده بود: هنر انقلابی و هر هنر دیگری که هنر تسلیش می‌خواندند. اما عموماً بیش از آنکه به هنر اهمیت دهند به هنرمند انقلابی بها می‌دادند و کم بودند هنرمندان انقلابی که هنرمند بودند. علی‌اشرف درویشیان یکی از انقلابیون هنرمند بود که به هنر ارج می‌نهاد و داستان را صرفاً ابزاری بی‌بها در کار مبارزه نمی‌دانست.

کنارم بودی
از روزگاری که فرشتگان
بر شانه من می‌نشستند
با بال نازک زنبوروارشان
و خاطرات مرا پنهانی می‌نوشتند.
از سالیانی که به سایه طولبا غرق می‌شدم
و طعمان من تکه‌های برشته نور بود
و بال‌های من در آب ازل
به باله ماهیان می‌مانست.
به ساعتی که به سنگ‌ریزه‌های بهشت
مرا می‌رانند
در بوی گندمی که نچیده بودم،
و تو آنجا بودی
در سایه سیب‌ها
و خاطرات مرا می‌نوشتی.
کنارم بودی
در سالیان درازی که می‌مردام
و هراسان، دیگر بار متولد می‌شدم
تا باقی سنگ‌ها را بر گرده به مقصد برم.
از روزگاری که دهانم را دوختند
و دهانت را تو به من بخشیدی
نفست را تو به من بخشیدی،
از روزگاری که پیکر سردم را
به رسم فراموشی
به تالاب نمک افکندند
و کلک توام رهایی بخشید
تا پیکر کام
بلورینه و جلودان در میدان‌ها
برخشند
و اینجا، اینجا، کنار من ایستاده‌ای
و سرانگشتانم را می‌گیری
و می‌نویسی:
سال‌های ابری.
و آفتاب
چون قدیمی شهید
بر گرد سرت می‌درخشد.

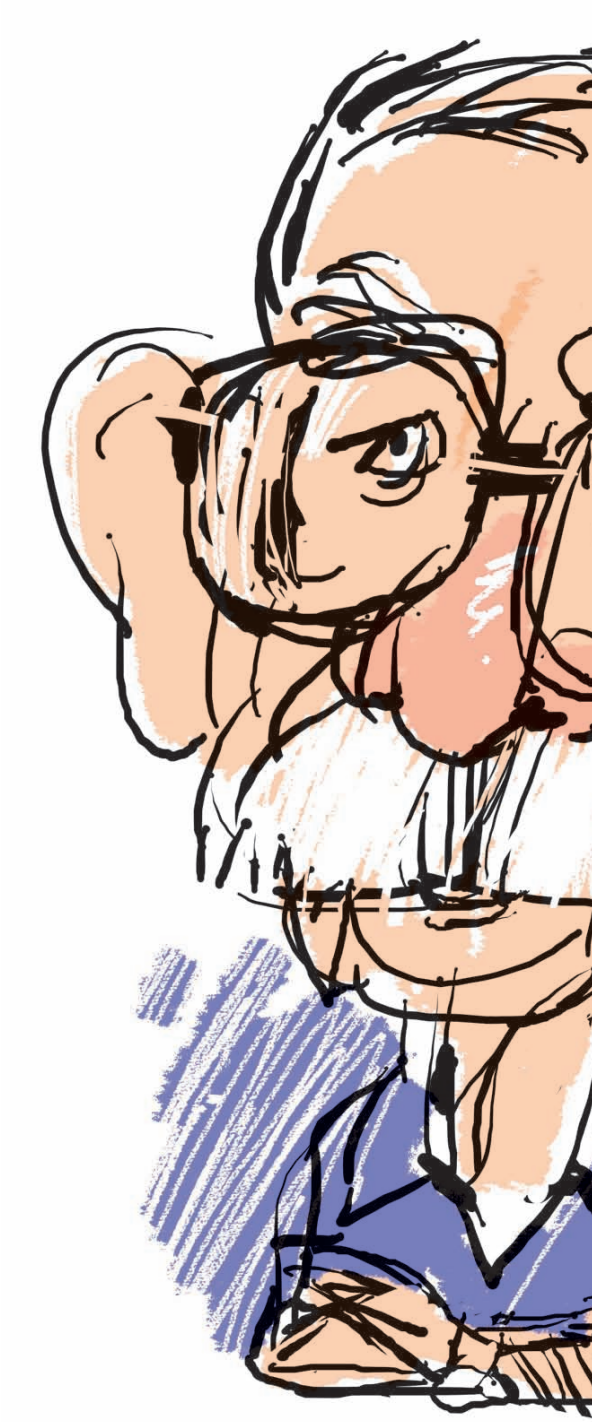
سنگ ۱۶

نویسنده‌ای با شمالیل مردمی

«علی‌اشرف درویشیان» برای اکثر مخاطبان آثارش شمالیل نویسنده‌ای مردمی را دارد که علاوه بر چشم‌انداز پارک‌بین انتقادی و موضع‌گیری معترضانه‌اش به مسائل جامعه به تصویر واقعی از بافت اجتماعی و روابط و مناسبات موجود در آن در قالب آثاری داستانی پرداخته‌است. او با آثار آرزنده و گویایی‌های چون رمان قطور و غنی «سال‌های ابری» و مجموعه داستان‌های «باشوران»، «از این ولایت»، «فصل نان» و «همراه آهنگ‌های بابام» جزئی از پس‌زمینه ذهنی آدم‌های کتابخوان سال‌های دور و نزدیک شده است. «درویشیان» در سلوک ادبی و حرفه‌ای خود به عنوان یک نویسنده، تکیه صرف بر محتوا و درونمایه نکرده است و هرچا لازم دانسته از تکنیک و فرم برای بیان خود و تأثیری که از سوزوها و موضوعات گرفته نیز تکیه کرده است. او به شدت از عوام‌نگری پرهیز کرده و استقبال از آثارش نیز او را به سمت عوام‌پسندی نبرده است چراکه دغدغه‌های بسیار جدی و عمیق و آرمانی دارد.
دوستان و اساتید علی‌اشرف درویشیان در طول زندگی‌اش چه افرادی بوده‌اند. اگر ما بپاید، نام این فرهیختگان را برای خوانندگان ما بازگو کنید؟
بهترین دوستانم در طول زندگی با حفظ احترام برای سایرین رضا خندان و محمود دولت‌آبادی بودند و بهترین اساتیدم نیز باقر مومنی و سیمین دانشور.



به سختی حرکت می‌کرد؛ حتی به سختی سخن می‌گفت ولی چنان سخن می‌گویی هم‌بانک از لحاظ نسبی برای او دهه ۴۰ یا ۵۰ است. سرزنده بود و امیدوار. وقتی از او درباره فلسفه زندگی پرسیدم بی‌آنکه لحظه‌ای درنگ کند، پاسخ داد ایستادگی و آموختن چیزی جدید. علی‌اشرف درویشیان نویسنده شهیر معاصر همو که به قول شمس لنگرودی دیدارش در سال‌های ۵۰، آرزوی دانشجویان بود، هم‌بانک به ابتدای دهه هشتم زندگی با گذاشته است و در تلاش است تا همچنان با خلق آثاری جدید، باز هم به میان مخاطبانش رفته و برای آنها «بنویسد». وقتی از مطالعه و ضرورت آن سخن می‌گفت، چنان روی عبارت «وحشتناک مطالعه کنید» تأکید می‌کرد که گویی چکیده زندگی‌اش در آن عبارت خلاصه شده است. تلاش کردیم در این گفت‌وگو در کنار مباحث مربوط به او و دنیای نویسندگی‌اش، سری هم به دنیای پژوهشگری‌اش به عنوان پژوهشگر فرهنگ عامه بزنیم و دیدگاه‌هایش را در خصوص جریان داستان‌نویسی امروز ایران جویا شویم. آنچه می‌خوانید گفت‌وگویی است دو ساعته در یکی از نخستین روزهای پاییز با او در منزل مسکونی‌اش در کرچ...



به عنوان مثال در لابی یک آپارتمان، ساکنان آن خانه جلسهای بگذارند و راجع به فلان نویسنده یا کتاب صحبت کنند؟ مشخص است که پاسخ منفی است. نه در آنجا و نه در تقریباً هیچ کجا این اتفاق نمی‌افتد که یکی از مهم‌ترین علل این موضوع پایین بودن سطح فرهنگ است و همین عامل هم هست که منجر به تیزاز پایین آن زمان هم سانسور جلوی تخیل مرا گرفت و برای من که معتقدم هر آفرینش هنری بر اساس تخیل و سرچشمه همه چیز تخیل است، این دیدگاه وجود دارد که ریشه نزول داستان‌نویسی ما همین جلوگیری از بروز تخیل‌هاست و امروز شما می‌بینید مناسفانه آثار بسیاری از نویسندگان از تخیل تهی است. بر همین اساس من است که در سال‌های گذشته چه در حوزه داستان‌نویسی و مطالعه داستان و چه به طور کلی مهم‌ترین عامل این پدیده چیست؟ آیا می‌توان ارتباطی را بین مباحثی که پیشتر به آنها اشاره کردید و این موضوع، برقرار کرد؟
تمام اینهایی که شما گفتید، از ضایعات ایجاد محدودیت کنار زیرا محدودیت منجر می‌شود که ذوق هنری پایین آمده و نگاه مخاطب خود به خود روندی تنزلی پیدا کند. از همین رو است که من فکر می‌کنم پایین آمدن ذوق هنری در بین نویسندگان و بالطبع خوانندگان، سلیقه مخاطبان را به ابتلال کشیده و آنها را سطحی کرده است در حالی که اگر به دنبال رشد دادن اندیشه باشیم و از محدودیت‌ها بکاهیم، خود به خود خواهیم دید که سلیقه مخاطبان‌مان هم ارتقایی چشمگیر خواهد داشت.
بعضاً مشاهده می‌شود که داستان‌نویسان مطرح ما، به جای بهره‌گیری از ابزار قلم، در جریان نقد و نقاد، قدم به وادی تخریب گذاشته‌اند و در این راه از هیچ جستن‌وجو نمی‌کنند و چه آینده‌ای را برای این موضوع را چگونه می‌بینید؟
البته در تمام دنیا اوضاع به همین شکل است یعنی می‌شود گفت در بیشتر کشورها نویسندگان با یکدیگر به نوعی مشکل دارند که البته این امر بیشتر به سلیقه‌های متفاوت برمی‌گردد تا به عامل دیگری. یکی سنتی می‌نویسد و دیگری نوگراست. تا اینجا کار که ما دانشجوی بودیم اگر روزی استاد به کلاس می‌آمد و ما تازه‌ترین کتاب در مبحث درس را مطالعه نکرده بودیم، خجالت‌زده می‌شدیم. همچنین امروزه انگیزه‌های هم حتی برای بیان نداریم آیا شما تا به حال دیده‌اید



دنیای نویسندگی و پژوهشگری فرهنگ عامه در گفت‌وگو با علی‌اشرف درویشیان

داستان‌نویسی یعنی فرزند زمانه خود شدن

که اشاره داشتید، نقش مهمی در گرایش من به مطالعه داشتند زیرا همان‌ها بودند که منجر شدند من با کتاب یک حالت سمپاتی پیدا کردم. در آن سال‌ها من هر چه کار می‌کردم، با پولش کتاب و مجله می‌خریدم و مجله‌ای نبود که منتشر شود و من آن را خریداری نکنم. حتی زمانی هم کتاب کرایه می‌کردم. به دنبال آن بود که کم‌کم به شاعری روی آوردم زیرا همان طور که می‌دانید، به نوعی تمام نویسندگان اوایل چند شعری را سروده‌اند. اما متوجه شدم در شعر قابلیت آنچه من می‌خواهم بیان کنم، وجود ندارد. از همین رو بود که داستان‌نویسی و نویسندگی را برگزیدم و حتی بعدترها مقاله‌نویسی هم کردم.

– آیا در مسیر نویسندگی و داستان‌نویسی، در کلاس یا دوره خاصی هم شرکت کردید و داستان‌نویسی را بر اساس متدی آموختید یا سبک خود را داشتید و تجربی وارد این عرصه شدید؟

خیر، من در راه نویسندگی هیچ دوره آموزشی را نگذرانده‌ام. در واقع باید بگویم من داستان‌نویسی را به صورت کلاسیک نیاموخته‌ام هر چند اساتیدی مثل آل‌احمد و براهنی در کلاس‌ها با ابزارهایی مرا تشویق به نویسندگی می‌کردند.

– آیا در ابتدای نویسندگی خود، آثار خود را برای نقد و بررسی در اختیار فردی قرار می‌دادید؟

اساساً آیا شما شخصیت نقدپذیری داشتید در طول مسیر نویسندگی‌تان یا خیر و چندان به مقوله نقد دیگران اهمیت نمی‌دادید؟

من در سال‌های دور یک همشهری داشتم به نام دکتر محمدباقر مومنی، که اهل قلم بود و من معمولاً نوشته‌هایم را نزد او می‌بردم و او هم آنها را می‌خواند و درباره‌شان نظر می‌داد. بعدها در تهران و در نشر صدای معاصر رفت و آمد می‌کردم و با اهل قلم در آنجا سخن می‌گفتم، شاید جالب باشد بدانید که این نشر با وجود اینکه هر کتابی را به سادگی چاپ نمی‌کرد، نخستین کتابم به نام «از این ولایت» را منتشر و روانه بازار کتاب کرد. البته من هم آدمی بودم که به انتقادات گوش می‌سپردم و در کارهای جدیدم اگر آنها را در دست تشخیص می‌دادم، عملیاتی‌شان می‌کردم و در این کار تا آن حد پیش رفتم که بعضاً نقدها برآیم به درس‌گفتارهایی تبدیل شد که مانند درس آنها را همواره می‌خواندم. این را هم اضافه کنم که کتاب آب شوران را من بر اساس برخی نقدها به آثارم به رشته تحریر درآوردم.

– شما در کنار نویسندگی، پژوهشگری در فرهنگ عامه را نیز به صورت کاملاً جدی و حرفه‌ای دنبال کرده‌اید و در این زمینه آثار متعددی را از خود بر جا گذاشته‌اید. از این حوزه فعالیت خود و دنیایش برآیمان بگویید.

از همان زمان کودکی که مادر‌بزرگ برآیمان افسانه تعریف می‌کرد، برآیم انگیزه شد که در آینده به جمع‌آوری و ضبط افسانه‌ها بپردازم. در دوران اقامت در تهران هم جلال آل‌احمد که خیلی از کارهای فولکلور خوشش می‌آمد، برنامه‌ای برای من درست کرد که پس از آن یکی از دلمشغولی‌ها و امیدهای اصلی‌ام در زندگی، ضبط همین افسانه‌ها شد. در همین چارچوب من موفق شدم کتاب‌های افسانه‌ها و مثل‌های کردی، فرهنگ گویش کرمانشاهی و فرهنگ افسانه‌های مردم ایران (به کمک رضا خندان) را بنویسم که در آن سال‌ها یادم می‌آید جلال آل‌احمد مرا در این راه راهنمایی بسیار کرد و وقتی که می‌دیدم بسیاری از واژه‌های کرمانشاهی دارد از بین می‌رود چه احساس ناخوشایندی به وجود می‌آمد که امروز خوشحالم که موفق شده‌ام تمام آنها را جمع‌آوری کرده و در قالب یک کتاب منتشر کنم.
– برای انتشار بسیاری از کتاب‌هایتان در زمینه‌ای که اشاره کردید، به نظر می‌رسد سال‌های زیادی در میان مردم روستاها و شهرها زندگی کرده‌اید. چه احساسی از این همه در میان مردم بودن داشتید؟ یا هم مردم روستا با آن خلق و خو و جذایب‌هایشان؟

بلافا من در این ارب مدت‌ها در روستاها و محله‌های مختلف زندگی کردم تا بتوانم کتاب‌های مورد اشاره شما را بنویسم. در واقع با این کار خودم را کنار مردم حس می‌کردم و از با مردم بودن لذت می‌بردم. در واقع در آن سال‌ها آنچه طبیعت هم‌راش بود را حس می‌کردم و از آن لذت می‌بردم. می‌خواهم بگویم من چه در این کار و چه در کار نویسندگی و داستان‌نویسی، هیچ‌گاه پیشانی نشدم و اگر هزار بار بمیرم و زنده شوم، باز هم همین راه یعنی نویسندگی و پژوهشگری در فرهنگ عامه را انتخاب می‌کنم.

– به نظر می‌رسد جریان داستان‌نویسی ایران که داستان‌نویسی ایران در اوج قرار داشته است، شما چه عاملی را در نزول داستان‌نویسی و جایگاه آن در مقابل تاریخ حیات خود، فرزا و فرودهای

بسیاری را تجربه کرده است. به غیر از دورانی که داستان‌نویسی ایران در اوج قرار داشته است، شما چه عاملی را در نزول داستان‌نویسی و جایگاه آن در مقابل تاریخ حیات خود، فرزا و فرودهای موثرتر از سایر عوامل می‌دانید؟
به باور من سانسور مهم‌ترین عامل افت و نزول جریان داستان‌نویسی ما در طول زمان‌ها، مختلف بوده است و این سانسور چیزی نیست که حتماً از جانب دولت به نویسندگان تحمیل شود زیرا ما همگی از همان بچگی



دنیای نویسندگی و پژوهشگری فرهنگ عامه در گفت‌وگو با علی‌اشرف درویشیان

داستان‌نویسی یعنی فرزند زمانه خود شدن

که اشاره داشتید، نقش مهمی در گرایش من به مطالعه داشتند زیرا همان‌ها بودند که منجر شدند من با کتاب یک حالت سمپاتی پیدا کردم. در آن سال‌ها من هر چه کار می‌کردم، با پولش کتاب و مجله می‌خریدم و مجله‌ای نبود که منتشر شود و من آن را خریداری نکنم. حتی زمانی هم کتاب کرایه می‌کردم. به دنبال آن بود که کم‌کم به شاعری روی آوردم زیرا همان طور که می‌دانید، به نوعی تمام نویسندگان اوایل چند شعری را سروده‌اند. اما متوجه شدم در شعر قابلیت آنچه من می‌خواهم بیان کنم، وجود ندارد. از همین رو بود که داستان‌نویسی و نویسندگی را برگزیدم و حتی بعدترها مقاله‌نویسی هم کردم.

– آیا در مسیر نویسندگی و داستان‌نویسی، در کلاس یا دوره خاصی هم شرکت کردید و داستان‌نویسی را بر اساس متدی آموختید یا سبک خود را داشتید و تجربی وارد این عرصه شدید؟

خیر، من در راه نویسندگی هیچ دوره آموزشی را نگذرانده‌ام. در واقع باید بگویم من داستان‌نویسی را به صورت کلاسیک نیاموخته‌ام هر چند اساتیدی مثل آل‌احمد و براهنی در کلاس‌ها با ابزارهایی مرا تشویق به نویسندگی می‌کردند.

– آیا در ابتدای نویسندگی خود، آثار خود را برای نقد و بررسی در اختیار فردی قرار می‌دادید؟

اساساً آیا شما شخصیت نقدپذیری داشتید در طول مسیر نویسندگی‌تان یا خیر و چندان به مقوله نقد دیگران اهمیت نمی‌دادید؟
من در سال‌های دور یک همشهری داشتم به نام دکتر محمدباقر مومنی، که اهل قلم بود و من معمولاً نوشته‌هایم را نزد او می‌بردم و او هم آنها را می‌خواند و درباره‌شان نظر می‌داد. بعدها در تهران و در نشر صدای معاصر رفت و آمد می‌کردم و با اهل قلم در آنجا سخن می‌گفتم، شاید جالب باشد بدانید که این نشر با وجود اینکه هر کتابی را به سادگی چاپ نمی‌کرد، نخستین کتابم به نام «از این ولایت» را منتشر و روانه بازار کتاب کرد. البته من هم آدمی بودم که به انتقادات گوش می‌سپردم و در کارهای جدیدم اگر آنها را در دست تشخیص می‌دادم، عملیاتی‌شان می‌کردم و در این کار تا آن حد پیش رفتم که بعضاً نقدها برآیم به درس‌گفتارهایی تبدیل شد که مانند درس آنها را همواره می‌خواندم. این را هم اضافه کنم که کتاب آب شوران را من بر اساس برخی نقدها به آثارم به رشته تحریر درآوردم.

– شما در کنار نویسندگی، پژوهشگری در فرهنگ عامه را نیز به صورت کاملاً جدی و حرفه‌ای دنبال کرده‌اید و در این زمینه آثار متعددی را از خود بر جا گذاشته‌اید. از این حوزه فعالیت خود و دنیایش برآیمان بگویید.

یادم می‌آید که در دبیرستان همکلاسی‌های کتابخوان زیاد داشتم که همواره با هم بحث صادق هدایت که داغ هم بود می‌کردیم. ما در دبیرستان‌مان که یکی از دبیرستان‌های شلوغ کرمانشاه هم بود، یک روزنامه دیواری درست می‌کردیم به نام نافوس کرازی اینکه موفق شدم در دانشسرای مقدماتی کرمانشاه قبول شده و درس معلمی بخوانم. پس از آنکه در رشته‌های روانشناسی و مشاوره و راهنمایی هم تحصیل کردم، شدم معلم و برای تدریس به روستاهای گیلانغرب و شاه‌آباد منتقل شدم. بنا به تشخیص آنها که مرا معلمی خوب تشخیص دادند، به دبیرستان منتقل شده و از کلاس اول تا کلاس ششم به بچه‌ها درس ریاضیات می‌دادم. در آن سال‌ها دانشگاه پهلوی شیراز اوایل نوروز کنکورش را برگزار می‌کرد که من در رشته پزشکی این دانشگاه امتحان داده و قبول شدم اما از آنجا که معلم بودم و با انتقال من موافقت نمی‌کردند، نتوانستم در این دانشگاه تحصیل کنم. تا اینکه تابستان همان سال در رشته ادبیات دانشگاه تهران در کنکور شرکت کردم و چون سبابقه ۱۰ سال معلمی داشتم، پس از آنکه در کنکور آن پذیرفته شدم، توانستم به تحصیل در آن دانشگاه مشغول شوم. در این زمان یعنی دهه ۴۰ سال‌هایی بود که به سال‌های اوج اساتید خوب معروف بود. در این زمان بود که من موفق شدم در محضر اساتید بنامی چون جلال آل‌احمد، سیمین دانشور، امیرحسین آریان‌پور، بدیع‌الزمان فروزان‌فر، سیدجعفر شهیدی و صادق گوهربین تحصیل کنم و وارد مرگ‌های دیگر از دوره زندگی‌ام شوم. از سویی دیگر در این سال‌ها که دوره تحولات اجتماعی هم بود من فعالیت‌های غیردرسی هم می‌کردم که به عنوان مثال یک بار که ما سفری به سیستان داشتیم و فقر مردم و مرگ جوانان را گریستی در دیدیم، اعلامیه‌ای در این خصوص منتشر کردیم و مردم را از آن فاجعه مطلع کردیم. به هر روی من چند بار پیش از انقلاب به زندان افتادم. یک بار در کرمانشاه و به علت اعتراض به مسائل آموزش و پرورش زندانی شدم، یک بار در تهران زندانی و از شغل معلمی منصل و از دانشگاه اخراج شدم و بار سوم هم در تهران و این بار به ۱۱ سال زندان محکوم شدم که با انقلاب مردم ایران البته از زندان آزاد شدم. چراکه اینجاست که حتی

– اشاره داشتید به مادر‌بزرگ‌تان. آیا صحبت‌های او و اشارات او به افسانه‌های مردم کردستان و کرمانشاه، در شما در همان سال‌ها هم انگیزه تحقیق و پژوهش درباره فرهنگ عامه پدید آورد؟
مادر‌بزرگ و همچنین دایی‌هایم بیشتر از مواردی